

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگداشت کرامت انسان

در کلام امیر مؤمنان

□ [در وصیت به حسن و حسین (سلام بر آنان باد)، هنگامی که ابن‌ملجم او را ضربت زد:] سفارش می‌کنم شما را به پروای خداوند، و اینکه در طلب دنیا مباشید، هر چند دنیا شما را طلب کند، و بر آنچه از دنیا به دست نیاورده‌اید اندوه مخورید. سخن حق بگویید، و برای آخرت کار کنید. ستمکار را دشمن باشید و ستمدیده را یاور.

شما و همه‌ی فرزندانم و کسانم و آن را که نامه‌ی من بدو رسد، سفارش می‌کنم به پروای خدا را داشتن و نظم و آراستن کارهایتان، و اصلاح بین خود، که من از جدّ شما شنیدم که می‌گفت: «اصلاح کردن [رابطه] میان مردمان از همه‌ی نماز و روزه‌ها برتر است». خدا را! خدا را! درباره‌ی یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایع‌شان مگذارید.

و خدا را! خدا را! همسایگان را بپایید که سفارش شده‌ی پیامبر شمایند، پیوسته درباره‌ی آنان سفارش می‌فرمود چندان که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود. و خدا را! خدا را! درباره‌ی قرآن، مبادا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن.

[...] و خدا را! خدا را! درباره‌ی جهاد در راه خدا به مال‌هاتان و به جان‌هاتان و زبان‌هاتان! بر شما باد به یکدیگر پیوستن و بذل و بخشش به یکدیگر. مبادا از هم روی بگردانید، و پیوند هم بگسلانید. دعوت به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها را وا مگذارید که بدترین‌های شما حکمرانی شما را به دست گیرند، آن‌گاه دعا کنید و اجابت نگردد. (نهج‌البلاغه، نامه ۴۷)

- خداوند از آگاهان پیمان گرفته است، که در برابر سیرخواری ستمگر و گرسنگی ستمکش سکوت نکنند. (نهج البلاغه، خطبه ۳)
- [از او پرسیدند عدل یا بخشش کدام بهتر است، فرمود:] عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید و بخشش آن را از جایش برون نماید. عدالت تدبیرکننده‌ای عام است و بخشش عارضی و برای گروهی خاص. پس عدل شریف‌تر و با فضیلت‌تر است. (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷)
- خدای سبحان روزی تهیدستان را در اموال توانگران واجب کرده است. پس هیچ فقیری گرسنه نماند مگر به خاطر آن که توانگری حق او را نداد و از آن خود را به نوایی رساند. خداوند متعال، توانگران را از این کار بازخواست کند. (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸)
- هر که مال در نظرش عزیز باشد مردم در نزد او خوار شوند. (غررالحکم، حدیث ۹۳۰۳)
- [فرمود:] من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای بدکاران. (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۶)
- توانگری و تهیدستی آنگاه آشکار شود که [اعمال] بر خداوند عرضه شود. (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۲)
- دنیا سرای گذرکردن است نه خانه‌ی ماندن، و مردمان در آن دو گونه‌اند: یکی آن‌که خود را فروخت و خویشتن را تباه کرد، و دیگری آن‌که خود را خرید و آزاد ساخت. (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳)

□ در نادانی آدمی همین بس که قدر و ارزش خویش را نداند. (غررالحکم، حدیث ۶۹۷۲)

□ ارزش انسان به اندازه‌ی همت اوست. (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷)

□ ارزش آدمی به آن چیزی است که در دیده‌اش زیباست. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۱)

□ هر کس مردمی را دوست بدارد با آنها محشور می‌شود. (غررالحکم موضوعی، باب حب)

□ در غفلت آدمی همین بس که عمر خود را در کاری هدر کند که نجاتش در آن نباشد. (غررالحکم، حدیث ۶۹۹۲)

□ از آن چه می‌دانیم بهره‌ای نمی‌بریم و آن چه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از هیچ بلایی تا بر ما فرود نیاید نمی‌ترسیم. (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۲)

□ علم عمل را فرا می‌خواند، پس اگر آن را پاسخ گوید می‌ماند، وگرنه کوچ کند و برود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۶۶)

□ به کار خیر بپردازید و و چیزی از آن را ناچیز بشمارید که کوچک آن بزرگ و اندک آن بسیار است، و کسی از شما نگوید دیگری در انجام کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲۲)

□ [در صفین خطاب به یارانش فرمود:] از جمله حق‌های خدا بر بندگان آن است

که در حد توان خیرخواه یکدیگر باشند، و در برپا داشتن حق میان خود، به یکدیگر یاری نمایند و هیچ کس هرچند مقامش در حق بزرگ باشد و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد، در ادای حقی که خداوند بر عهده‌ی او نهاده بی‌نیاز از یاری دیگران نیست و هیچ کس هر چند او را کوچک بدانند، و در دیده‌ها ناچیز باشد، کمتر از آن نیست که دیگران را در ادای حق یاری رسانند و یا [استحقاق آن را نداشته باشد که] دیگران به یاری او برخیزند [...]

آن کس که شنیدن سخن حق یا پیشنهاد اجرای عدالت به او برایش سنگین باشد، مسلماً عمل به حق و عدالت برایش دشوارتر خواهد بود.

[...] پس، از گفتن سخن حق یا مشورت دادن در عدالت خودداری نکنید، زیرا من خویشان را آنچنان والا نمی‌پندارم که بری از خطا باشم و از اشتباه در کارهایم ایمن نیستم مگر آنکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که بیش از من مالک آن است. همانا من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶)

□ حق و باطل به آدم‌ها [و عناوین و القاب و شهرت‌شان] شناخته نمی‌شوند، بلکه حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل آن را بشناسی. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۶۲، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳)

□ از سه کس بر دین خود بترسید ... [از جمله] آن کس که خدای عز و جل قدرتی به دست او داده باشد و او گمان کند که اطاعت از او، اطاعت از خداست و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداست. چنین نیست! بلکه

فرمان برداری از هیچ مخلوقی در کار معصیت خالق جایز نیست. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۷؛ نیز بنگرید به نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ و نامه ۵۳)

□ هر کس عملی را برای جز خدا انجام دهد خدای سبحان او را به همان کس واگذارد که برایش کار کرده. (غررالحکم، حدیث ۲۵۳۵)

□ نگون‌بخت‌ترین مردم آن است که دینش را به دنیای کسی دیگر بفروشد. (غررالحکم، حدیث ۳۱۵۷)

□ [در صفین، پس از آنکه شریعه فرات در اختیار سپاه علی(ع) قرار گرفت و او، مخالف آنچه معاویه پیشتر کرده بود، هر دو لشکر را برای استفاده از آب آزاد گذاشت، نبرد را متوقف کرد. تأخیر علی(ع) در جنگ باعث ایجاد نارضایتی و شایعاتی در میان لشکریانش شد، پس در پاسخ آنان فرمود:] به خدا سوگند یک روز هم جنگ را به تأخیر نینداختم مگر به این دلیل که امید داشتم عده‌ای از آن‌ها به ما بپیوندند و هدایت شوند [...] و این برای من از کشتن آنان در حالی که گمراهند بهتر و محبوب‌تر است. (نهج البلاغه، خطبه ۵۵)

□ [چون شنید که گروهی از یاران او شامیان را در جنگ صفین دشنام می‌گویند، فرمود:] من خوش ندارم شما دشنام‌گو باشید، لیکن اگر آنچه کرده‌اند را بازگویید و حالشان را یادآور شوید به گفتار صواب نزدیک‌تر است و عذرتان پذیرفته‌تر؛ و به جای دشنام بگویید: خدایا خون ما و ایشان را از اینکه بر زمین بریزد حفظ فرما، و روابط ما و ایشان را اصلاح نما، و آنان را از گمراهی‌شان [به راه راست] هدایت کن، تا آن که حق را ندانند آن را بشناسد، و آن که شیفته‌ی گمراهی و

دشمنی است، از آن باز ایستد. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶)

□ [هنگامی که در حین سخن گفتن امام (ع) یکی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد، چقدر دانا و فقیه است!» و برخی از اصحاب به سوی او یورش بردند، فرمود: [آرام باشید! دشنام را یا با دشنامی باید پاسخ داد و یا با بخشودن گناه [که این شایسته‌تر است]. (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰)

□ برای تربیت کردن نفست همین بس که از آنچه از دیگران نمی‌پسندی، دوری کنی. (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲)

□ به کار برخیزید! اکنون که زنده‌اید، و دفتر اعمال گشوده است و در توبه باز [...] پس آدمی باید از خویشتن برای خویش، و از زنده برای مرده، و از [جهان] فانی برای باقی، و از آنچه رونده است برای جایی که پایدار است توشه برگیرد. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۷)

□ با دل و جان چنان کار کنید که گویی از بیم جان کنید [...] بدانید، کسی که حق او را سود ندهد، باطل زیانش رساند، و آن‌که هدایت به راه مستقیمش نبرد، گمراهی به هلاکتش کشاند. (نهج البلاغه، خطبه ۲۸)

□ پس میان را استوار ببندید و زیادت دامن را برای کار درچینید، که نتوان هم آهنگ راسخ [بر کاری خطیر] کرد و هم بر خوان مهمانی آسوده نشست. چه بسیار خواب شبانگاه که تصمیم‌های روز را در هم شکست و گرد تاریخ فراموشی که بر آینه‌ی همّت‌ها نشست. (نهج البلاغه، خطبه ۲۴۱)

با مردم چنین باش ...

فرازهایی از عهدنامه امیر مؤمنان برای مالک اشتر،

آنگاه که او را به حکومت مصر گماشت

□ مهربانی و محبت ورزیدن و لطف به مردم را پوشش دل خود قرار ده. و هرگز بر سر ایشان چون درنده‌ای شکاری مباش که خوردنشان را غنیمت شماری! که آنها از دو حال بیرون نیستند: یا برادر ایمانی تو هستند، و یا [انسانی] همانند تو در آفرینش.»

□ از بخشودن گناه کسی پشیمان مشو، و بر مجازات کسی شادی مکن. هرگز به خشمی که راه گریز از آن هست، مشتتاب.

□ هرگز مگو که مرا بر شما گماشته‌اند، فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم، زیرا که این کار دل را تباه و دین را سست و بی‌آبرو می‌کند و بلا و آفت را نزدیک می‌گرداند.

□ از پیامبر(ص) بارها شنیدم که می‌گفت: «ملت‌ی که حق ضعیفان را از قدرتمندان باصراحت و بدون ترس و وا همه نگیرد هرگز پاک نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند.»

□ باید محبوب‌ترین کارها نزد تو کاری باشد که به حق نزدیک‌تر و در عدالت فراگیرتر و خشنودی مردم را شامل‌تر باشد.

□ در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود؛ در آن، کار از روی هوس می‌راندند و به نام دین دنیا را می‌خوردند. پس در به کارگیری کارگزارانت دقت کن، و بعد از آزمودن به کارشان گمار، و به میل خود و بی‌مشورت دیگران و از سر خود کامگی مسئولیتی به آنان مسپار، که به میل خود عمل کردن و به رأی دیگران ننگریستن، ستمگری و خیانت است.

□ در انتخاب آنان تنها به فراست و اطمینان، و خوش‌گمانی خود اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر والیان به آراستن ظاهر می‌پردازند، و خوش‌خدمتی پیشه می‌سازند؛ اما در پس آن، نه خیرخواهی است و نه از امانتداری نشانی.

□ پس ریشه ستم نزدیکانت را با بریدن اسباب آن از بیخ برکن! و به هیچ یک از اطرافیان و وابستگانت زمینی را به بخشش وامگذار؛ و مبادا در تو طمع کنند که قراردادی به سود ایشان منعقد کنی که مایه‌ی زیان سایر مردم باشد ... که در این صورت سودش برای آنان است و عیب و ننگش برای تو در دنیا و آخرت.

□ پس در کارهای کارگزارانت واریسی کن، و اشخاصی راستگو و وفادار بر آنان بگمار، که بازرسی نهانی در کارشان سبب امانتداری و مدارای ایشان با مردم می‌شود.

□ نیز مقدار زحمت و تلاش هر کس را در نظر دار و زحمتی را که کسی کشیده به حساب دیگری مگذار، و در پاداش دادن به او، به اندازه رنجی که دیده و زحمتی که کشیده، کوتاهی مکن، و مبادا بزرگی کسی موجب شود که کار کوچک او را بزرگ شماری، و مبادا کوچکی مقام کسی باعث شود که کار بزرگش را کوچک

به حساب آوری.

❑ مبادا که نکوکار و بدکار در نزدت یکسان باشند، که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند، و بدکردار را به بدی وادار نماید.

❑ بپرهیز که با نیکی خود بر مردمان منت گذاری، یا آنچه را که کرده‌ای بزرگ بشماری، یا آنان را وعده‌ای دهی و در وعده خلاف آری، که منت نهادن، ارج نیکی را ببرد، و کار را بزرگ شمردن نور حق را خاموش گرداند، و خلاف کردن در وعده، خشم خدا و مردم را برانگیزاند، و خدای متعال فرموده است: «خداوند سخت خشمگین شود که چیزی را بگویند و انجام ندهید» [سوره صف، آیه ۳].

❑ آنچه می‌بخشی، چنان بخش که گوارا افتد، و آنچه باز می‌داری، با مهربانی و پوزش‌خواهی همراه بُوَد.

❑ آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید، و در آنچه انجام دهی یا بگویی که خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد، کمتر یاری‌ات کند ... و آنان را چنان پپرور که تو را فراوان نستایند ... که ستایش فراوان خودپسندی پدید آورد، و آدمی را به سرکشی کشاند.

❑ باید دورترین مردم از حریم تو و مبعوض‌ترینشان در نزد تو کسی باشد که بیش از دیگران عیب‌جوی مردمان است، زیرا که مردم را عیب‌هایی است که حاکم از هر کس سزاوارتر به پوشاندن آنهاست ... گره هر کینه‌ای را بگشای و رشته هر دشمنی را بگسل.

❑ بپرهیز از آنکه چیزی را که مردم در آن برابرند به خود اختصاص دهی، و بپرهیز

از غفلت در چیزی که شایسته‌ی توجه است و چشم همگان آن را می‌بیند، زیرا آنچه را به خود اختصاص داده‌ای از تو می‌ستانند و به دیگران می‌سپارند و دیری نباید که پرده از کارهایت کنار رود و دادِ ستمدیده از تو بستانند.

□ و باید توجهت به آبادانی زمین بیشتر از گرفتن خراج باشد، که گرفتن خراج جز با آبادانی میسر نشود، و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد.

□ هرگاه مردم به تو گمان ستم بردند عذرِ خویش را در مورد آنچه که موجب بدگمانی شده آشکارا و روشن با ایشان در میان گذار و بدگمانی آنان را از خود برطرف ساز، زیرا این‌گونه صراحت سبب تربیت اخلاقی تو و نیز مدارا و ملاحظت با مردم و توجیه ایشان است، و این بیانِ عذر، تو را به مقصودت در سوق دادن آنان به حق می‌رساند.

□ اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی، به پیمان خویش وفا کن و با امانت‌داری پیمانت را رعایت نما و خویش را سپر پیمانی که بسته‌ای گردان.

□ زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود. مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سر قدرت اطمینان ندارند، و از آنچه مایه عبرت است کمتر سود بردارند.

□ و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد و کیفر او را نزدیک نیارد، که خدا شنوای دعای ستمدیدگانست و در کمین ستمکاران.